







## اصول عقاید شیخیه

«مکتب شیخیه که به همت شیخ احمد احسائی پایه گذاری شد، در عین دل بستگی به اصول تشیع و سعی در بالا بردن مقام ائمه، می کوشید برای پاره یی از عقاید مسلمین نظیر معراج و معاد و غیره محمل عقلی و منطقی پیدا کند، مشایخ شیخیه با تعصب و ایمان راسخی معتقد بودند که «جمع علوم دنیا و آخرت ماکان و مایکون صحیحش نزد آل محمد (ع) بود. و آنچه دیگران گفته باشند که برخلاف فرمایش ایشان باشد، آن جهل است و علم نیست و علم صحیحی جز علم قرآن نیست که نازل به علم پروردگار شده و مفسر آن هم آل محمدند لا غیره» (از کتاب فهرست ابراهیمی، ص ۷۲ به بعد)... برخلاف جمعی از علما، که اغلب تصریح می کنند: «به عقل خود اینطور می گوئیم» و یا حکما که در تعریف علم حکمت می نویسند که «آن علم به حقایق اشیاء است، خواه موافق با شرع باشد خواه نباشد...»!

به نظر محقق و پژوهنده فرانسوی هانری گربن: «خراسته های مکتب شیخیه یک امام شناسی نام و مترقی است و همیشه قصد دارد سطح چنین مکتب امامیه بی را بالا ببرد. دریادی امر همین اراده و میل به ارتقاء و سعی در بالا بردن سطح شعور مردم، در معرفت امام، این مکتب را به این صورت جلوه گر و مشخص می سازد که در عالم معنی «تهذیب مجددی» و در آنچه مربوط به ماوراء طبیعت است «نظم و نسق جدیدی» آورده است. این تهذیب و تعدیل به این مکتب، قدرت عمل و وسعت میدانی می دهد که با سایر نهضت های «اصلاح طلبی» که در سایر نقاط عالم شناخته شده و بیشتر کوشششان تطبیق دادن دین با اوضاع روز است، به کلی فرق دارد. به دنبال حکمت الهیه رفتن، آنها حکمتی که منحصر از متون اخبار و نصوص ائمه اطهار گرفته شده است و انکار رجحان علم فقه و اصول، بر حکمت الهیه، مطلبی بود که بدون مقدمه برای همه مجتهدین قابل فهم نبود... با وجود این بعید است که شیخیه صاف و ساده پهلو به پهلو حکمای پیرو مکتب ملاصدرا و فلاسفه پیرو بوعلی سینا و اشراقیون خیمه بزنند و به اردوگاه اینان پیوندند، محققاً

۱. مکتب شیخی، به قلم هانری گربن، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، مقدمه مترجم، از ص

در جاهایی با یکدیگر عبور و با هم تلاقی می‌کنند... با این حال نه تنها فاصله زیادی شیخیه را از حکما و فلاسفه مذکور در فوق جدا می‌سازد، بلکه همین اندازه شیخیه از صوفیه فاصله دارد... هانری گرتین در پایان این بحث متذکر می‌شود که «وضع مکتب شیخی در عین حال با وضع فشری و ظاهری مکتبی که اخباری گفته می‌شود، به کلی مغایرت دارد...».

شاید به همین علت باشد که بعضی از روحانیان علیه شیخ احمد و سید رشتی به مبارزه برخاسته و در مواردی زبان به تکفیر آنان گشوده‌اند، چنان‌که در نتیجه تحریکات و نامه‌پراکنیهای ملا برغانی، شیخ احمد خود را مواجه با وضع خطرناکی دید و ناچار در سن ۹۰ سالگی راه مکه پیش گرفت و در سه منزلی مدینه در ۱۸۲۷ میلادی درگذشت.

#### ارزش علمی شیخ احمد احسانی

در کتاب *قصاص العلماء* درباره شخصیت علمی شیخ، چنین اظهار نظر شده است: «شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را به اعتقاد خود با منقول مطابق ساخت، لهذا محل طعن و تکفیر شد، چه اکثر قواعد معقول، تطبیق آن با ظواهر شرعیه امکان ندارد.» در جای دیگر از متدرجات *قصاص العلماء* چنین بر می‌آید که اهل حکمت و فلسفه، برای شیخ مقامی قائل نبودند: «... شیخ، سرآمد اهل زمان شد... لیکن نزد حکما و فقهی‌ها نداشت و ایشان چندان معتقد به فضیلت و معقول‌دانی شیخ نبودند و نیستند و از آخوند ملاعلی توری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است؟ گفت: عامی صافی ضمیر است.» میرزا محمد تنکابنی می‌نویسد: «هنگام مسافرت به خراسان مسائلی چند از حکمت و کلام در رساله‌یی جمع کردم و جواب اشکالات را از حاجی ملاهادی سبزواری خواستم ولی او به جهاتی پاسخ نداد چون این مطلب را با علما در میان نهادم گفتند از بیم تکفیر سخنی نگفته است، چه او نیز مانند شیخ احمد احسانی با ملاصدرا هم‌مذهب و در فساد عقیده با او شریک بود...» تنکابنی سپس می‌نویسد: «ضمن گفتگو با سبزواری

۱. مکتب شیخی... صفحه ۶ به بعد.









نمازها «السلام علیک یا صاحب الزمان» خواندندی و شتاب او را در پیدا شدن، با ندبه و زاری طلبیدندی...»<sup>۱</sup>

کسروی پس از این بحث، از شیخی‌گری سخن می‌گوید و می‌نویسد: «این شیخ (احمد احسایی) از یکسو به شیعی‌گری دلبستگی بسیار می‌داشت و در آن زمینه که دیگران راه گراف‌اندیشی و گراف‌گویی را پیموده بودند این، چند گام نیز جلو تر می‌افتاد... چون فلسفه یونان با شیعه‌گری هیچ‌گونه سازشی نمی‌داشت، شیخ احساسی که به هردو دلبسته می‌بود، دیگرگونی‌هایی در شیعی‌گری پدید آورد و از دژهم‌آمیختن باورهای شیعی با فلسفه، سخنان نوینی به میان آورد و این سخنان اگرچه بی‌پرده گفته نمی‌شد و شیخ آن را در لفافه می‌پیچید، با این حال پنهان نماند و به‌زیانها افتاد و ملایان چه در نجف و کربلا و چه در شهرهای ایران... به‌هیاهو برخاستند و شیخ و شاگردانش را بی‌دین خواندند...»<sup>۲</sup>

تکابنی نیز در قصص العلماء می‌گوید: «شیخ تمام سعی خود را به کار برده است تا از حکمت الهی شیعه و فلسفه، ترکیبی کند به نوع ترکیبی که ملاحظه را ساخت...» ولی کربن چنان که گفتیم معتقد است بین اندیشه‌های شیخ و فلسفه، هیچ نوع سازگاری وجود ندارد ولی شیخ سعی کرده است برای بعضی معتقدات مسلمین نظیر «معراج و معاد» محمل علمی و عقلی پیدا کند.

کسروی از قول شیخ احسایی در مورد معراج می‌نویسد: «پیغمبر ما چون به معراج می‌رفت با درگذشتن از کره خاک، عنصر خاکی خود را، و درگذشتن از کره آب، عنصر آبی خود را، و درگذشتن از کره هوا، عنصر هوایی خود را، و درگذشتن از کره آتش، عنصر آتشی خود را انداخت؛ این بود که از تن مادی رها گردید و توانست از کره‌های آسمان درگذرد.» اگر این گفته شیخ را بشکافید، معنایش این است که پیغمبر، تنها روانش به آسمانها رفته است و این یکی از ایرادهای بزرگی بود که ملایان به او می‌گرفتند...»<sup>۳</sup>

در ایام اقامت شیخ احسایی در قزوین، بین او و شهید<sup>۴</sup> از علمای آن شهر، بحثی

۱. همان کتاب، ص ۱۱ به بعد.

۲. بهایی‌گری، کسروی، ص ۱۵.

۳. منظور ملا محمد تقی برغانی است که به دست بابیه به قتل رسید و به شهید ثالث موسوم

گشت.

در گرفت و شیخ گفت: «من معاد را جسم هورقلیایی می دانم و آن هم در همین بدن عنصری است، مانند شیشه در سنگ. شهید گفت: بدن هورقلیایی غیر از بدن عنصریست... در روز قیامت همین بدن عنصری است که بازگشت می کند نه بدن هورقلیایی. شیخ گفت که مراد من هم همین است. پس از این گفتگوها کار مناظره به کدورت و جدایی منتهی گردید و سخن از تکفیر شیخ به میان آمد؛ حاکم قزوین شیبی علما را دعوت کرد تا شاید سرو صدا را بخواباند ولی تلاش او به ثمر نرسید و شهید سوّم آشکارا گفت: «در میان کفر و ایمان اصلاح و آشنی نیست، شیخ را در مسأله معاد، مذهبی است برخلاف ضرورت دین اسلام، منکر ضروری هم کافر است...»!

«حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی در کتاب عرفان نامه چنین نوشت: در میان شیعه، اختلاف اخباری و اصولی که در قرن ۱۲ هجری پیدا شد از عجایب است که همدیگر را کافر و مُبدع و واجب القتل دانستند و اصولی... از پیش برد، شیخ یوسف صاحب کتاب حدائق را خوار و مردود عوام شیعه کرد، میرزا محمد نیشابوری را به جرم اخباری بودن در کاظمین به بلوای عام کشند، بدنش را دفن نکرده به سگان دادند... چند سال بعد شیخ احمد احسانی را که فقیه اخباری بود، کافر خواندند...»!

در کتاب شیخی گری و بهایی گری، ضمن بیان احوالات شیخ چنین می خوانیم: «در یکی از اوقات شیخ قرض هایی پیدا کرد، آنگاه شاهزاده محمد میرزا که ولیعهد فتحعلیشاه بود به شیخ گفت که یک دَر بهشت را به هزار تومان به من فروش تا قرض خود را بدهید، شیخ در بهشت را به او فروخت و به خط خود نوشته آنرا مهر کرد و به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفت و قرض های خود را پرداخت... شیخ احمد ادعای آن می کرد که از هردانشی آگاهی دارد، شخصی از او پرسید، شما در علم کیمیا اطلاع دارید یا نه؟ شیخ گفت علم کیمیا را می دانم، آن شخص گفت اگر شما در علم کیمیا سررشته دارید، چرا بهشت به شاهزاده محمد میرزا می فروشید و قروض خود را ادا می کنید؟ شیخ در پاسخ گفت آری من علم کیمیا دارم ولی کار آنرا



نداشتم، سوال کننده گفت: چگونه می‌شود که دانش آنرا داشته باشید و کار آنرا  
 ندانید؟ گفتم: دروازینلیقت، چه من معلّم طبع الارض ندارم، وی یگاز آنرا ندانم...  
 تاریخ ما در این جهت بسیار غنی است. در این زمینه به ما در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»  
 اختلافات جدیدی در میان ما، در این زمینه به ما در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»  
 در همان سال هائی که او با ایشان بنا به معنی و عمل و نظایر و تحقیق در راه تأمین  
 سعادت فردی و اجتماعی خود ملی گوییدند، در ایران و دیگر همالک اسلامی در اثر  
 ظلم و استبداد سلاطین و حکمرانان و نفوذ سیناستهای استعمالی، استعمار شدیدی  
 طبقات و جمعیتش و ناله گاهی اکثریت، و پائین بودن سطح فرهنگ و دانش عمومی،  
 هر روز آتش اختلاف جدیدی شعله ور می‌شد: «برغانی‌ها به کربلا نوشتند» تکفیر  
 شیخ نمودیم (مقصود شیخ احمد الحسنائی است) از پیش رفت، شنیدیم در سال  
 بیست و یک و دهی از علمای کربلا هم به جرأت آمده قریاد تکفیر را بلند کردند. جدیدی  
 افتاد و منزه از این در میان شیعیان برقرار شد، «خرف» اصولی و «اختیاری» رفت،  
 سلخنی و شیخی و «بالاسری» به میان آمد، هر دو نظری که در شهرته هم می‌رسیدند از  
 یکدیگر می‌پرسیدند: آیا شیخی دهمتی یا بالاسری؟ همین که شیخ از اجزا می‌پرسید  
 برگشت و به کربلا رسید، عده ای او را کافر انجس خواندند، قطع امر او را کرده و او  
 مگر سید کاظم رشتی که نزد شیخ درس می‌خواند، ترویج مطالب شیخ را نمود و  
 مشهور و به شیخی چشمه علمای او را نیز کافر خواندند، او هر یک عربی، سنی و اوست،  
 عرب‌ها جانب او را گرفتند. دشمنی مذهبی با پیادار شد، هر دو قوی و پرشور  
 شدند. دلیل‌ها برای دو طرف از اخبار و قرآن و عقل و اجتماع پیدا و به هم بافته  
 شد، علما و عوام کربلا و سایر شهرستان‌های اشیعه دو دسته شدند و بار شدت  
 دشمنی کردند. کشتارهای بهائوری از دو طرف شد، بخصوص در تبریز می‌زاشتند  
 مجتهدان ترویج مذهبی شیخ می‌نمودند. شیخ دو گروه شدند: اتباع میرزا شفیق و  
 پیروان حاج کریم خان که اکثریت با آنان بودند. شیخ چیست؟ من در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»  
 و پیش از این به این مسئله اشاره کرده‌ام. در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»  
 این را در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» به این مسئله اشاره کرده‌ام. در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»

۱. در همان کتاب فصل ۱۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، مفصله یافتن از تاریخ اجتماعی ایران، ص ۸۱.  
 ۲. شیخی گری و بهائی گری، بهائولوژی چهاردهی، ص ۲۴.





## نظریات جدید

دیگر از عقاید شیخی‌ها مربوط به ازدواج است، می‌گویند تعدد ازدواج گرچه حلال می‌باشد ولی کار بسیار بدی است. نیز این دسته در ایران، قابل به تساوی زن و مرد هستند و می‌گویند که استعداد زن کمتر از مرد نیست و نباید او را از امور اجتماعی محروم نمود. شیخی‌ها نسبت به قرآن هم نظریه‌هایی دارند و می‌گویند که شاید بعضی از قسمت‌های قرآن از طرف جبرئیل آورده نشده و حضرت رسول (ص) شخصاً آنها را تدوین کرده باشد. عقیده شیخی یکی از عقاید پنهانی است که در نتیجه فساد بعضی از آخوندها در ایران پدیدار شده است...<sup>۱</sup>

پس از مرگ «شیخ» مدت ۱۷ سال سید کاظم رشتی کما بیش جانشین شیخ احمد بود، یکی از سخنان سید این بود که «زمان پیدایش امام نزدیک است» کسی که بیش از همه از این گفتار سید سود جسته سید علی محمد باب است، این مرد در همان دوره‌یی که بین پیروان سید اختلاف افتاده بود و کریم خان عده‌یی را دور خود جمع کرده بود و حاج میرزا شفیق تبریزی نیز عده‌یی دیگر را، و دو دسته کریم‌خانی و شیخی به جان هم افتاده بودند، وی نیز جمعی از مردم و روحانیان را مجذوب خود ساخت و به نام باب امام زمان رهبری جماعت را به عهده گرفت. کریم خان مانند شیخ و سید کاظم اهل مطالعه بود و کتاب‌های زیادی نوشته و ما به قسمتی از آرا و نظریات او قبلاً اشاره کردیم؛ وی خود را رکن رابع و جانشین ویژه امام زمان می‌شمرد و معتقد بود «جهان، چهار پایه می‌خواهد: خدا، پیغمبر، امام و جانشین ویژه امام...»<sup>۲</sup> که همان رکن رابع است. در نتیجه ظهور این اختلاف بین جماعت کریم‌خانی و شیخی در شهرهای مختلف، جنگ‌ها و زد و خوردهایی به ظهور پیوست؛ کسروی می‌نویسد:

«فتاد، هشتاد سال تبریز میدان کشاکش این دسته‌ها می‌بود، هر سال که رمضان رسیدی هر دسته‌یی روزانه در مسجد‌های خود گرد آمدندی و سخنان کهن را تازه گردانیدی. کریم‌خانیان یک مسجد بیشتر نمی‌داشتند و سخنانشان بیش از همه درباره ولایت و مقام و موقعیت کریم‌خان و جانشینان او بودی... دشمنی،

۱. سه سال در دربار ایران، تألیف کنت دوگوبینو، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۷۶.

۲. بهایی‌گری، از ص ۲۳.

میان شیخی و کریم‌خان و منتشرع چندان بودی که بیشترشان به همدیگر سلام ندادندی و آمد و رفت نکردندی و دختر ندادندی و نگرفتندی... این زیانی بود که مردم از آن کشاکش می بردند ولی از آن سو، بعضی از پیشوایان، سود بسیار می یافتند... و دارای بسیار می اندوختند...»<sup>۱</sup>

در همان ایامی که کریم‌خان در کرمان و میرزا شفیع در تبریز عده‌هی را به دور خود جمع کرده و داعیه رهبری داشتند، سید علی محمد که جوانی بیست و چند ساله بود و پایه و مایه علمی کافی نداشت، در شیراز خود را باب امام زمان خواند. کسروی می نویسد: «دعوی بابی را شیخ و سید نیم آشکار و نیم پنهان کرده بودند، کریم‌خان نیز آن را در کتاب‌های خود می نوشت ولی سید علی محمد آن را آشکارا می گفت و به رویش با فشاری نشان می داد...»<sup>۲</sup>

اعتضاد السلطنه می نویسد: پس از رحلت سید کاظم «سید علی محمد یا چند تن از شاگردان وی برای ریاضت و عبادت به مسجد کوفه رفتند و سید چهل روز اقامت کرد، به کلی دماغش فاسد شد، در نیانی مردم را به ارادت خود دعوت می نمود و از هر کس مظمن خاطر می شد، یا او می گفت من باب الله هستم فَأَذْخُلُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَوْلِيَّائِهَا هیچ خانه را جز از در به اندرون نتوان شد... در کربلا جمعی گرد خود فراهم کردند... یا خاتمان خویش گفت، آن مهدی صاحب الامر... منم.»<sup>۳</sup>

### حاج محمد کریم‌خان کرمانی (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ه. ق.)

باب با قیام و دعوت خود می کوشید بنیان معتقدات مذهبی مردم را که با گذشت هزار سال در افغان و افکار عمومی رسوخ کرده بود متزلزل کند و به خیال خود می خواست از حدود و قیود شرعی و مذهبی بکاهد و تعالیم اسلام را با اوضاع و احوال عصر جدید سازگار کند، وی به پیروان احساسی و رشتی می گفت مهدی می آید منم! البته عده‌هی از روحانیان و مردم عامی به او گرویدند ولی سید به قدری بی مایه و سطحی و بی اطلاع بود که نمی توانست جواب روحانیان عادی را بدهد و به همین جهت هر وقت باب بحث و گفتگو گشوده می شد، سید درمانده و عاجز

۱. همان کتاب، ص ۲۶.  
 ۲. بهایی‌گری، پیشین، ص ۲۶.  
 ۳. فتنه باب، تألیف اعتضاد السلطنه با توضیحات دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۲.



می ماند. به قول کسروی اگر شیخ علی، محمد باقر و نمایه علمانی داشت و حداقل عمل می کرد، ممکن نبود پیروزی های بزرگی کسب کنند. تنها مراد فاضل و روشن خستیری که در آن هیاهو، بنای مشاورت فشرده و با بابت از در معنای خود و مخالفت درآمد، حاج محمد کریم خان کرمانی قاجار بود، وی اعلام کرد که فقط پیرو هندیق آرائی اخستانی و زرشکی هستیم، چون او مانند ملتدیان خود از حلقه آل علی مغلوبی کرد. بعضی او را مغالی و کافر می خواندند، تا این حال وی یک روحانی فترقی و روشن بین بود. در کتابی به نام «ناصریه» که در بمبئی چاپ شد، درباره اصلاح کشور و تجدیدخواهی مطالبات جالبی نوشت. وی قبل از سید جمال الدین استاد آبادی و شیخ هادی نجم آبادی به مردم آموخت که چگونه متجدد و اصلاح طلب باشند. کتاب ناصریه از قدیمی ترین کتاب های این است که درباره بیداری ایرانیان نوشته شده است. ...

کریم خان از جماع ترین روحانیان آن عصر است، در تمام علوم می که تعلیم او تعلیمش بین طلاب علوم دینیّه معقول و متداول بوده و هست، از صرف و نحو و املاء و تجوید و رسم الخط و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و حکمت الهی و مخون فلسفه طبیعی و ریاضی، از طب و کیمیا و حساب و نجوم و هبست و علوم غریبه، از الواح و اعداد و طلسمات و زمک و حماسه و خصوصیات و اقسام حکمت علمی، از تهذیب نفس و سلوک الی الله و آداب معاشرت، کتاب ها و رساله ها به عربی و فارسی تألیف کرد. علاوه بر کتب مستفاد، رسایل بسیار در جواب سؤالات مسالین تصنیف نمود. ...

با تمام فضیلتی که کریم خان داشت، توانست به اختلافات مذهب جدید پائیان دهد و سرانجام در مقابل دشمنان مجازه می خورد و او و کثرت گبری نندید، در این دوره، به پیروان شیخ اخستانی، شیخ می گفتند و به شیعیان، «بالاستری» الخطاب می کردند، زیرا شیخ، موقع زیارت سید الشهدا در تاین پامی استناد و آداب زیارت را به بخا می آورد، در حالی که دیگران در بالای سر امام می ایستادند؛ به همین مناسبت شیخیه دیگران را بالاستری خطاب می کردند. ...

۱. ۹۲. به بیان نامه.

۱. شیخی گری و بابی گری، از عهد ۱۴۴۰ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۲۴۹. البته بعضی تالیفات فاضل دین مستفاد سفیان، به این گفته ۶.





حاج سیدعلی درآمد. این مرد از تعلیم و تربیت سید کوتاهی نکرد و او را نزد شیخ عابد، برای فراگرفتن معلومات مقدماتی فرستاد. شیخ عابد یکی از علمای شیخیه بود و جماعت شیخیه در آن روزگار، مبلّغ افکار و اندیشه‌های جدیدی بودند که در مکتب احسانی و رشتی فراگرفته بودند. سید، غیر از ساعات تحصیل، در ایام فراغت نیز از محضر علمای شیخیه در شیراز و بوشهر بهره‌مند می‌شد؛ پس از چندی به سوی کربلا رهسپار شد و در شمار شاگردان سیدکاظم رشتی قرار گرفت. سیدعلی محمد پس از درک فیض از محضر سیدکاظم رشتی و آشناسیدن با تأویلات و تفسیرات شیخیه در زمینه معراج و معاد و غیره، در پناه حمایت رشتی به تبلیغ افکار خود پرداخت و عده‌یی از مردم جاهل و بی‌پناه، دور او جمع شدند. سید همین که خود را با استقبال خلق روبرو دید، «... دل قوی نموده و میدان تأویل و تفسیر را وسیع تر و فصیح تر نمود و در قیامت و صراط و میزان و جنت و نار، تأویلات ملاحظه اسماعیلیه را پیش گرفت و همان جمع ساده‌لوح که با تأویلات مأنوس بودند پذیرفتند و وی را سید باب نامیدند که باب علوم ائمه اطهار است... شوق سید در این باب، زیاده‌تر شد و از حد تأویل تجاوز نمود و پا در مقام تنزیل گذارد و ادعیه و مناجاتی گفت و وجدیات و شوقیاتی سرود و دعوی نیابت خاصه امام نمود و آن دعوی نیابت خاصه او، با بلندشدن رایت «يَقُولُ مَا يَشَاءُ وَيَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» او توأم بود. چه شیعه اثنی عشری معتقد به وجود امام حق غایبی هستند و او را مختار مطلق و مظهر اراده حق می‌دانند، پس از احراز نیابت خاصه هر حکمی بکند و هر امری بدهد وی را مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ می‌دانند. باب، هرچه را خواست گفت... و به بابیت و ذکریت و نیابت خاصه و بالاخره به قائمیت خویش تأویل نمود و تلویحاً این طور نمایش می‌داد که شیخ احسانی و سید رشتی هم مستفید از انوار غیبی شدند و به قرب ظهور مُلْهِم گشتند، اما میرزا این نغمه را شدیدتر کرد و آن تلویح را به طور تصریح بیان کرد. و شیخ و سید را مبسر ظهور «سید» معرفی نمود، چنانکه سید را از شرکای خود جلوه می‌دهند و می‌گویند دو نفر از علمای مسلم اسلام، بشارت ظهور سیدباب را هم مبسر خود، قلمداد فرمود پس از میرزا عباس

۱. کسی که اطاعتش فرض (واجب) است.

۲. منظور، میرزا حسینعلی نوری است که بعدها به بهاء الله مشهور شد.